

کتاب بدرتوغ یا غرض نوشته شده و بعد ها میرزا عباس را من لا یعزب من علمه شئی ندانند و او را علام الغیوب شناسند

چهارم تنزل اخلاقی بود قبل از آنکه من با این حضرات مانوس شوم و بدام صحبت شان گرفتار ایم مسلمانی بودم متقی و اخلاقی که تمام واجبات اسلام را عمل می نمودم و از کلیه منهیات شرعیه اجتناب و احترام داشتم و بطوری این عادت در من از کوچکی بطور تمرین و تمرین حاصل که در حقیقه چون ملکات فطریه شده و العاده کالمطبیعة الثانیة گردیده بود

اقای نیکو — بشرافت دوستی قسم که من در دوره اسلام خود بوی شراب را نشنیده و رنگ عرق را ندیده بودم والله و بالله یک رکعت نماز واجب از من ترک نشده و خدا گواه است یک معصیت کوچکی از من صادر نشده بود ولی بر اثر صحبت و معاشرت بهائیان کارم بجائی رسید که در مجالس شرب حاضر شدم یعنی غالب اعضاء محفل روحانی خمر میخوردند منهم در آن مجالس که آنها موعود بودند و بعبادت مستمره خود عامل موعود بوده و حاضر می شدم

روز کارم بجائی رسانید در منزلی که همین بهائیان مجتمع بودند سفره قمار گسترده و عجب در این بود که مرا نیز دعوت بان کار قبیح نموده و چون از شرکت با آنها ابا و تبحاشی می نمودم می گفتند هنوز از موهومات اسلام در تو باقی است !!

اقای نیکو — عاقبت کارم بجائی کشید که یک شبی را در منزلی دعوت داشتیم که چند نفر نیز از بهائیان شصت ساله و پنجاه ساله و هیجده ساله بودند ، پس از استعمال مسکرات و خوردن شام در همانجا خوابیدند صبح که معلوم شد اعمال قبیحه

واقع که قلم از ذکر و اظهارش شرمسار است سپس معلوم شد  
که این رویه در بعضی از ان اشخاص متداول است !!

## سر مکتوم

### تأیید گفتار

یکی از بهائیان همدانی که اکنون چند سال است در طهران  
خیاطی میکند همیشه نزد تکارنده بسایر بهائیان طعنه میزد که  
از سر مکتوم غافلند و نمیدانند جمال مبارک ( میرزا ) برای چه  
مقصودی ظهور فرموده و لیکن از فضل و عنایتش من بدان  
سر مکتوم رسیده ام و بتمیز و امر چنان اظهار میکرد که کیمیای  
اصلی نزد میرزا و میرزا عباس بوده و از آنان باین شخص اعطاء  
و مکشوف شده است

وقتی دیگر روح های کیمیا سازی عربی میرزا را بمن داد  
که برایش ترجمه کنم و گفتم در این الواح قضیه طلا سازی را  
جمال مبارک ( میرزا ) چنان واضح و روشن فرموده که واضح  
تر از او ممکن نیست بیان شود و ماده او نیز از موی سر انسان  
است و احدی جز من واقف و مطلع نشده است  
باری انشخص مکرر بنکارنده و دیگران اینقضیه را میگفت  
و چنان باحالت مسرت امیزی این کلام را ادا می کرد ( اا هی می  
احباب چطور می توانند بر اسرار جمال مبارک ( میرزا )  
واقف شوند یا این ها چطور می توانند اسرار حق را نگاهداری  
کنند )

وقت دیگر موقعی که خبر رسید شوقی افندی مسافرت

کرده گفت بهائیان نمیدانند برای چه و بکجا رفته است ولی من میدانم که رفته کیمیا را تحصیل کند و غرض چنان و نمود می‌گردد که با سرار میرزا در طلاسازی و کیمیا بازی شریک است سپس سر مکتوم معلوم گریهید باین معنی که ان متقلب ورق های کنجفیه بازی را بریده و تقلب نموده و بدان واسطه پول بسیاری از بهائی و غیر بهائی همدان و عراق و طهران را به تقلب در قمار بازی برده است

چون به باختگان بهائی این سر مکتوم معلوم شد قضیه را عزاً للامر مسکوت عنه گذارده صرف نظر نمودند مبادا بشرافت امر بر خورد و این یکی از ان مواردی بود که غاضب عین و پرده پوشی بهائیان را دیدم

و مورد دیگر ان بود که يك شخصى وارد در جمعیت بهائیان بود و تبلیغ می‌کرد و قتیکه بروی معلوم شد که حقیقتی در کار نیست بر کشت و مخالفت نمود از اینجهت مبعوض بهائیان واقع شد خدا گواه است یکی بخودم گفت که چندین سال قبل با عیالم جمع شده و دیگری گفت با دخترم راه داشته است گفتم چرا الی کنون این حرف را نزد او را مبعوض ندانستید بلکه روز بروز محترم تر و عزیز تر نزد شما می‌بود ؟ گفت عزا لامر الله ما او را محترم می‌دانستیم و از اینگونه مسائل محض آنکه با مرابطه وارد نیاید صرف نظر می نمودیم چرا که وارد در امر بهائی بود و تبلیغ می‌کرد اینک که او از این طریق بر کشته است چرا حقایق را نگوییم و او را رسوا نمائیم !!

ما خود این معنی مسلم است اگر کسی مظهر عفت و تقدیس باشد و منبع صدق و دیانت و امانت گردد و تمشل قدس

و حقیقت شود بطوریکه ایت رحمت گردد و فرشته اخلاق شود  
چون از میان بهائیان بیرون رود و یا آنکه میرزا را در دعای  
الوهیت و ربوبیتش صادق نداند بطوری مخصوص بهائیان میشود  
و بقسمی او را دشمن میدارند که اگر دست قدرت و تطاول می  
داشتند او را ریزش می کردند چه که در اقدس میرزا فرموده  
کسی که مرا شناخته و بمن معتقد نشود او از کمران است ولو  
جمیع اعمال حسنه را ائیان کند (والدی منع انه من اهل الضلال ولو  
بانی لكل الاعمال)

و بر عکس کسی که ظاهر و منافق کند و خود را از  
انها بشمرد و یا آنکه حقیقه از آنها باشد اگر جمیع زناهل از او  
سر زند و ظاهر اخلاق سیه شود همه او را دوست دارند و  
باو مهربانند

مثلا قتل نفس کند عیبی نیست — سرقت کند باکی  
نیست — غارت نماید مسئله نیست — خیانت کند حرفی نیست  
یکی از مبالغ های همشان چندین سال قبل در بامامزاده  
را دزدیده بود و بعنوان عتیقه او را فروخته بود قضیه کشف و  
تأمینات رسید ان شخص را محبوس کردند در تمام محافلشان  
و اگر ان شخص محبوس بود که باید او را بهر قیمت شده مستخاص  
کنیم و اغلب می گفتند ما که بر حسب امر مبارک ما موریم  
هر وقت شده این بقاع را خراب کنیم اکنون این بیچاره رفته  
درب او را کرده و فروخته و کاری پیش انداخته

و خیلی از اینگونه مطالب بامدارک صحیح دارم که شاید  
بهد ما مروض افند غرض انست که حضرات بهائی مالک حسن  
اخلاق و اعمال حسنه را محبت جمال مبارک (میرزا) میداند

و حقیقتاً سوء اخلاق و اعمال رذیله را قبول نداشتن میرزا می فهمند .

از اینرو ممکن است نکارنده را بعد ها يك چشم غضب الودی نگاه کنند و با انواع حیل و دسائیس سعی نمایند بطور مستقیم و غیر مستقیم خسارات مادی و معنوی به نویسنده وارد کنند . —

هیئات هیئات من وقتی قام بدست گرفتم هرچه در دست داشتم نهادم و از هرچه بود و نبود دل شستم و همیشه هرچه را قربانی مرام و وجدان خود نموده و می نمایم و مدارج ترقیات فکری و روحی خود را سیر می کنم و طنین ذباب را وقتی نمی نهم

هیچ از بانک و علای سگان \* باز میماند ز راهی کاروان و مخفی نماید چند نفر بهائی و بهائی زاده که عدوانها هنوز بعدو بهاء که نه است نرسیده سراغ دارم که دارای اخلاق حمیده فطریه اند و از هر گونه رذیلتی پاک و منزهد بلکه فقط بهائی زاده اند و اندکی تعصب پدری را دارند

پنجم تنزل عرفانی — در دوره اسلامی خود بخدائی معتقد بودم \* نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل \* بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق \* که سمیع و علیم و بصیر و قادر و توانا وحی و قیوم بود اگر دردمند میبودم و یا الله می گفتم می دانستم بدردم راقف است \* بلکه حسبی من سئوالی علمه بحالی \* اکبر و اعظم خدای عالم و آدم - صورت خوب افرید و سیرت زیبا حاجت موری بعلم غیب بداند درین جامی ازیر صخره صما رفته رفته بر اثر آداب و عادات و معتقدات بهائیان که

خدا را محصور در قلعه عکا یا ساکن در عمارت حیفا میدانستند و برای قضاء حاجت یا اجابت مسئلت خودشان مجبور بودند کاغذی بنویسند یا عریضه عرض کنند که آن عریضه با یگنفران تبعی یکماه بحیفا برود و یکماه جواش برکردد تا بدینواسطه خداوند از دروهای دل بنده بیچاره اش واقف گردد و بالاخره نتواند انرا درمان نماید و اگر هر کدام از بهائیان نمول و وسعتی داشته باشند در مقام ضرورت و بیچارگی آن عریضه را به تلگراف تبدیل مینمایند که زودتر خدای او واقف گردد

من نیز نزدیک شده بود بواسطه معاشرت و انس همین تشبثات را بنمایم چه که بهائیان در داخله خود بهائی حقیقی کسی را می دانند که باین عقاید و افکار باشد

اقای نیکو — اغراق نمی گویم یکی از مبارک و متمواین بهائیان سه سال قبل مریض و محتضر شد بواسطه محفل روحانی استدعای تلگرافی بمقام الوهیت خودشان نمودند تا حیات جدیدی بآن محتضر مرحمت نماید و بالاخره همان محتضر فوت کرد این است خرافات بشر که می بیند خود میرزا مبتلا بمرض میشود و رهش پیدا میکند از عاجزه خود عاجز است و رجوع بطیب مینماید و لکن بهائی از همان مرده پوسیده و از قبر و استخوان و آثار و موهای افنان و اغصان او شفا و صحت می جوید !!

بازی این شخص ساده بایک قلب مجروح و دل پرخونی بیان احوال گذشته خویش را نمود که حقیقتا افسرده و ملول شدم و بدو گفتم اگرچه صدمات کثیر و خسارات جبران ناپذیر است ولی چون درحقیقت روز اول بعقیده و نیت سارده خود

بطلب حق رفته و بقدیم حق مشی نموده بالاخره عاقبتت بخیر شد چه که مرا حل \* والذین جاهدوا فینا \* را پیمودی تا بسر بر عز \* لنهد ینهم سبلنا \* جالس هدی و اکنون اسلام و ایمان تو خیلی متین و قویم است چرنکه تنها عقیده ابائی و اجدادی نیست بلکه تحقیقی است که به نیروی مجاهده و فحص و تجسس

و کسب بدست آورده نه بمیراث *بمیراث* بلی اگر از یک چشم گریانی که چرا عمری را به بطالت صرف کردی و بدست غول راهزن مبتلا هدی و چندی از کوثر تسنیم و جنت نعیم محروم ماندی بچشم دیگر خندان باش که اکنون لذت دیانت را تو میبری و قدر سعادت را تو می شناسی و معنی اسلامیت را تو می فهمی

باری بقدری که لازم دانسته وی را تسلیه دادم و با مرزش برورد کارش امید وار نمودم و در جلد دوم این کتاب معرفی اشخص محترم را خواهم نمود تا دیگران بخود نسبت ندهند و سوء استفاده ننمایند

اری این شخص ساده عاقبت بخیر شد و از آن محیط بدبختی و فساد خارج گردید و لکن بعضی دیگر هستند که همان ذات و پستی را پیدا کرده اند نمهندا شاعر نشده اند که خود را نجات دهند

در اینمقام یادم افتاد مقاله مبسوطی که منقلاطی در کتاب العبرات والنظرات در موضوع وخامت عاقبت مسکر و قمار می نویسد و انصافاً بقدرت قلم چنان سحری بخرج داده که هر کس ان مقاله را بخواند بی اختیار اشکش جاری میشود و ترتیب انمقاله بدین منوال شروع شده است - شخصی

میگوید در قاهره صدیقی داشتم نجیب و فاضل خوش صحبت و خوش اخلاق و ثروتمند که از هر حیث سعادتمند و دارای اخلاق فاضله بود و بهترین اوقاتم وقتی بود که در خدمت و صحبت او صرف می شد و فیض صحبتش میسر می گشت همه روز بزمش چون کلمن و شب ها چراغش روشن و دوستان به دور شمعش جمع بودند .

اتفاقاً مسافرتی طولانی کرده و قاهره را وداع گفتم پس از ده دوازده سال دوباره انذارم بدانجا افتاد و بهترین ارزویم تجدید زیارت و صحبت آن شخص بود چون اوائل شب وارد قاهره شدم عشق مفرط اجازه ام نداد فیض صحبتش را بشب دیگر واگذارم فوراً حرکت نموده رو بخانه اش رفتم بگوچه او که رسیدم دیدم کثیف و خراب کوچه که همیشه آب و جاروب بود و چون دل بیغش پاک و طاهر بود اکنون زباله های نکبت و بد بختی در او ریخته بشبک خانه او نگریسته دیدم از قلب سیاه تاریکتر است خانه که همیشه درس باز و آثار نعمت و دولت در او ظاهر بود اکنون درس بسته و علائم فقر و نکبت چون کرد و غبار بر او نشسته بطوری باحالت سابقه اش بعکس بود که اندیشه ام فرا گرفت شاید عرضی آمده ام پس از رفع شبهه دق الباب کرده بعد از نیم ساعت طفلی شش ساله با لباس پاره پاره کثیف و چراغی ضعیف آمد و گفت کیست ؟ گفتم بکشا چون دورا کشود وارد دهلیز خانه شدم دیدم عوالم بد بختی و مسکنت در اینجا جمع شده گفتم فلانی هست یا نه ؟ من یکی از رفقای سابق او هستم ان طفل امی سرد کشید و گفت او حالا بمنزل نمپاید مادرش چون اوازم شنید و اشنایم فهمید به پسر گفت تا



وارد اطاق نمود اطاق مخروبی که قدری فرش مندرس و حصیر  
در او بود و مرا دمبدم شکفت و حیرت افزون تر می شد تا مادر  
ان طفل که عیال آن شخص بود با چادر مندرس وصله کرده  
وارد اطاق شد و سلامی گفت جوابش دادم و احوال پرسی از  
خود و شوهرش نمودم و سؤال کردم کی میاید ؟

یکدفعه او سردی کشید و آفت اگر بیاید او آخر صبح  
میاید و چون محرم صدیقم میدانست گفت می خواهم شرح نکبت و بد  
بختی خودمان را بشما بگویم که چرا آن خانه زیبا و فرش دیبا  
و نعمت بهیا و عیش مهنا بدین کلبه محقر و زاویه کثیف تبدیل  
شد . از وقتی که شمارفتید فلانی با بعضی رفقای مشروب خور  
رفیق شد هر شب می آمدند و مسکرات می خوردند و کم کم قماری  
نیز بمیان آوردند شب را تا صبح بشراب و قمار مشغول و روز را  
تا عصر به خواب بود در نتیجه اعمال شب و اعمال روز هیچ  
کاری نرسید و اندوخته را که سابقا دیده بودید تمام نمود حتی  
این خانه نیز رهن است که همین روزها نیز ما را بیرون خواهند  
کرد . —

گفت روز دیگر امدم و اندوست را ملاقات کرده دیدم  
چهره اش بر کشته و رنگش زرد شده و آثار نکبت در او پدیدار  
گفتم چه گویمت که نمیدانی و چه نصیحتی آغاز کنم که تو از  
ان بیخبر باشی این چه روز کاری است برای خودت تهیه کرده ؟  
گفت راست می گوئی ولی چکنم که مبتلا شده ام و عادت کرده ام  
باری نمی خواهم شرح مقاله ان نویسنده را کاملا بدهم  
همین قدر اینجا مورد حاجت بود که اگر یکی از بیچارگانی  
که در میان این طایفه رفته و تدریجا باین روز افتاده است که

خودش واقف نیست يك صدیق كاملی بشوه بیان و قلم پرسند \*  
این چه روز کاری است برای خود تهیه کرده ؟ خراش گفت چه  
کنم که مبتلا شده ام

اوقاتی که هنوز با بهائیان معاشرتی نگرده بودم یگروز  
با یکی از علماء صحبت از حضرات بمیان آمد انشخص عالم چون  
ادم روز کار دیده مجربی بود فرمود — شخص صدیقی بمکا  
رفته و خواسته است خدای آنها را ملاقات کند و از عقایدشان  
آگاه گردد از همان اشخاص بهائی که در آنجا بوده اند باو  
گفته اند \* ما مبتلا شده ایم و تو خودت را مبتلای این  
امر مکن

ان اوقات اینقدر من از این حرف خندیدم و به یقین  
مبین می دانستم این حرف دروغ محض و صرف افتراء است  
چه که اگر بهائی بودن را نا درست می دانست کسی زنجیری  
نیایش نگذارده بود البته بر می گردید و تائب می شد ولی خدا  
می داند این عبارت ( چکنم که مبتلا شده ام ) را پس از چند سال  
از بکنفر بهائی تصریحا و بعض دیگر بهائیان تلویحا شنیدم و بروان  
پاک ان عالم محترم رحمت فرستادم

دوسه نفری هم در بروجرده بودند که بحقیقه منشاء انقلابات  
شدند و در طریقه ضلالت وارد بودند که تنها صدمه معنوی  
و مادی آنها بمردم بروجرده رسید و قریب شصت هزار تومان  
از مال اهل بروجرده ورشت که منجمله قریب دو هزار تومان از  
خوادم بود تلف کردند بلکه بخودشان هم ظلم کرده و هنوز  
گرفتار و خامت عاقبت خویش هستند

و شاید اگر از آنها نیز پرسیده شود \* این چه شقاوت و

بدبختی است برای خودتان مهیا کرده اید؟ در جواب بگویند چه کنیم که مبتلا شده ایم

## تنبیه

بر ارباب دانش و بصیرت پوشیده نماید که مدتها است شرق عموماً و عالم اسلامی خصوصاً مبتلا بیک دسیسه های تاریک و سیاست های باریکی شده که آن سیاست های مشغومه و آن دسایس مذمومه چون باد سموم شجره مبارک و وحدت ملی را می جنبانند و او را به استقامت اصلی نمی گذارد گاهی او را چون صرصر شدید بجهتی متمایل می کند تا جمعی که در ظل او آرمیده اند از سایه همایونش محروم شوند و از ظل ظالمانش خارج گردند و گاهی بنحوی دیگر متوجهش مینماید تا جمعی دیگر را مندهش و مضطرب نماید زمانی مغارضه سنی و شیعه پیش میاید و وحدت ملی را دچار زحمت می کند و هنگامی مبارزه هنود و مسلم جلوه می کند و شرق را تهدید مینماید

کسی که اندک سافر بی بشرق کند می بیند هر روز چه خدایانی از سرادق غیب بعرضه ظهور یا می نهند و چه انبیائی برای تقویت آن سیاست مبعوث می شوند

اینست که بکارنده از نقطه نظر اجتماعی و مصالح وطنی و وحدت ملی بکارش اینکتاب مبادرت نموده و چون میباید اب را از سر چشمه جلوگیری نمود و نگذارد سیلی تشکیل شود و بنیانی را بر اندازد از اینرو نخست علت اصلی فریب خوردن و فریب زدن را بکاشته سپس طریقه بانی و بهائی را که یکی از مصادیق آن فلسفه کلی است مطرح بحث نموده با استقصاء کامل که از

کتاب و کلمات آنها (حتی بیشتر از خودشان) پیدا نموده و با اطلاع وافق که بر روحیات و آداب و عقاید آنان حاصل کرده و اغلب دنیای بهائیت را سیر نموده و با کوچک و بزرگ و زن و مرد و وضع و شریف و رئیس و مرئوس و بنده و مولایان ها ملاقات و صحبت داشته اسرار خفیه و دسائس مخفیه و طرز مخالطه و محاوره آنان را کاملاً بدست آورده که چنان مرغان مصوم هوای عزت و رفعت را بدام شوم ذات و نکبت وارد می کنند و چه نوع طور و قلاب دروغ و تقلب را میاندازند که ماهیان بحر وحدت را صید نمایند این کتاب را تدوین و تالیف نموده تقدیم عالم اجتماعی می کنم و عمده نظریه ام اثبات و تذکر بهائی زادگان بیخاره است که این ففلت را از پدر خود بمیراث گرفته و بحکم \* الحب والبغض توارثان \* بجتهی بی دلیل میل نگیند و عاشق بی جهت نشوند و از جهت دیگر با دلائل مسلمه مشهوره اعراض نمایند و میبغض نشوند و ترك بعبص کنند و همین قدر تصور نمایند و احتمال بدهند که شاید ابناء و اجدادشان فریب خورده باشند و یا اگر عمرشان وفا می کرد و به تناقض کوثها و خلف وعده های میرزا و میرزا عباس واقف می شدند مانند سایرین که فهمیدند و برگشتند بر میباشند و نادم می شدند

و نظریه دیگرم آنکه برادران اسلامی که مضرات اینگونه تاسیسات و عنوانات را بافته و خوبی احساس کرده اند که امروزه برای عالم اسلامی و استقلال و عظمت وطنی سمی هلاک کننده تراز سم تشنت و اختلاف نیست و جریاقتی نافع تر از دازوی توحید و ائتلاف نیست این نغمه را گوش بدهند ولو از هر حلقه می باشد و پیرامون این بساط نگردند ولو بهر دستی تمهید شده

باشد و گمان نمی رود هیچ حقیقت جو و متفححصی بتواند در مدت ده سال معاشرت با این طایفه بقدر این کتاب اطلاع و بصیرت باحوال و اخلاق آنان پیدا کند

این است که من مدتی سرمایه عمر خود را تلف نموده برای آنکه دیگران را از تجسس و تفحص این مسائل مستغنی و بی نیاز کنم بزحمات بسیار و رنج های بی شمار با حضرات محرمیت کامل حاصل نموده و بر اسرار و منویات آن ها واقف گردیده و بنکارش این کتاب موفق شدم

### قطب شمال - قطب ضلال

چنانکه بر قارئین محترم مخفی و پوشیده نیست که کشف يك سلسله مطالب مخفی و فهم يك رشته حقایق مستوره اینطایفه بای و بهائی يك جلسه و دو جلسه و چهار جلسه معاشرت و صحبت با افرادشان ممکن نبود و اگر کسی چون نکارنده میخواست حقایق را بطور وضوح و روشن بدست بیاورد ناچار بود از اینکه با حضرات محرم شود که مطالب مر موزه مستوره را از وی نهفته ندارند

و محرمیت حضرات نیز مستلزم سوء تفاهم بعض مردمان منطحنی خواهد بود که درباره چنین شخص کنجکار و متفححصی که نقطه نظرش کشف يك سلسله حقایق است بعض اندیشه های ناصواب و خیالات باطل نمایند و از انطرف نیز آنکسی که چنین مقصدی را در نظر گرفته مجبور است بدین کیفیات تن در دهد که در معرض غیبت با افتراء مردمان بیخبر واقع شود این است که نکارنده در این سبیل از هیچ و همی نیندیشیده و از هیچ مانعی نهراسیده حتی مال و جان خود را نیز وقفی

نگذارده ( چنانکه مقداری از اموال و املاکم را در این اثناء دیگران خورده اند و فرصت اعتراض نیافته ام ) تا بحمد الله موفق شده و تا نقطه قطب ضلال رفتم و حقیقه و فلسفه ضلالت و فریبندگی و فریب خوردگی را یافته و قدری از معلومات و مشاهدات خود را برشته تحریر در آورده تقدیم عالم انسانی نموده ام و اگر کوتاه نظران ایراد نمایند که چرا انسان خود را در معرض خسارت وارد کند که اموال و املاکش را دیگران بخورند و خودش بدنباله اکتشاف اینگونه مسائل رود می گویم خیلی اشخاص برای کشف قطب شمال بزمین هزم و اراده رفته اند و جان خود را در آن وادی تلف کرده اند شاید نفع موهومی از اکتشاف او عاید عالم بشری شود

پس چرا ما قطب ضلال را به نیروی علم و یقین کشف ننمائیم و حقایق را واضح و روشن نگردانیم با عامه بشر بخدا و فریب غولان راهزن مبتلا نشوند و اسیر موهومات نگردند و در قرن خودانی از ترقیات طبیعی محروم نمانند

## خاتمه

جلد اول کتاب ما بیابان رسید و امیدوارم قارئین محترم بدقت بخوانند و اگر خطا و لغزشی در قلم رفته بعین اغماض نگردند و بهائیان نیز از نکارنده ملول نشوند که چرا نشر عقاید و مزام خویش را نموده و قدری پرده از روی کار برداشته ام و یا در حین نکارش احترام زیادی بمیرزا تشووده ام بدیهی است کسیکه بالرهیت میرزا قائل و معتقد نبود و وی را در دعاوی خود صادق ندانست البته او را شخص بزرگ و

محترمی نمی داند که از او خیلی احترام کند و در نکارش خود  
جمال قدم یا اسم اعظمش بخواند خدا گواه است آنچه را که  
نوشته ام عقیده قلبی و مرام باطنی خود بوده و اگر بهائیان مرا  
در ردیف خود و عقیده خود معرفی نمی کردند شاید از نشر  
مرام خود نیز خودداری مینمودم

و اکنون نیز می گویم هر گناهی که از بشر صادر شود ولو  
گیره موقه باشد قابل امرزش عندالحق و معذرت عند الخاق  
است \* مثلاً اگر بکسی تهمت زنند که سرقت کرده و آن شخص  
متهم از تبرئه خود عاجز شود ممکن است بعضی عقلاً محتملی  
برای سرقتش فرض کنند که از غایت افلاس و اضطراب این گناه  
را مرتکب شده و خداوند نیز از او درگذرد و یا از کسی فسقی  
قبیح تر و گناهی ردیل تر صادر شود ممکن است در واقع و نفس  
الامر ابتدائی داشته که علاجش ارتکاب آن فسق بوده

اما اگر انسانی عمداً ولو یکساعت باشد کوسفند شود یا  
خر گردد و زیر بار چون خودی رود چه احتمالی عقلاً در حق  
او می دهند که تبرئه شود

لہذا اگر بهائیان نسائی به نکارنده دهند که بگروز یا یک  
ساعت حقیقہ و عقیدتاً جزء کوسفندان میرزا بوده ام جدا تکذیب  
می کنم و اگر تکذیب را باور نکنند کلام خود میرزا را بانها باد  
اور می شوم و بهمان لحن ملبح اشاره میکنم که می گوید و  
مفادش این است

هر کسی حقیقہ کوسفند (۱) شد آدم نمی شود و هر که آدم  
شد و از کله کوسفندان جدا گشت روز اول کوسفند نبوده است

(۱) اگر کوسفند بلفظ بهائی تبدیل گردد عین کلام میرزا میشود

باری غرض این است که من هیچوقت بهائی نبوده ام و خیلی هم افتخار می کنم

یکی از بهائیان شنیده بود که آن شخص بروجردی ساده که در این چند ساله بهائی شده بود برآشته است خیلی تعجب می کند و میگوید \* باید از بروجردی ها مابوس شد چونکه بهائی نمی شوند و اگر هم شدند بر میگردند چرا که اقا جمال هم که بروجردی بود بالاخره برگشت

و نگارنده این افتخار را برای همشهری های خود در این کتاب بیادگار ذکر نمودم که بسا کتب بروجردی این بشارت را بدهم که الحمد لله حضرات تصدیق دارند که بروجردی بهائی نمیشود و بکلی از آنها مابوسند

باری جلد اول کتاب تمام شد و چون عقیده نگارنده آنست که کتاب میباشد منزله از هر گونه تعلق و مبرا از هر تقریظی باشد و کتاب بنفسم خود مقرر و معرف خود شود و مطالب ارباب نظر گردد از ایرو از علماء اعلام و حجج اسلام و ارباب نظر و ازادی خواهان و آنانکه علاقه مفروضی به تربیت بشر دارند و در حین طبع این کتاب تقریظ نوشتند و یا اظهار و اراده نوشتن فرمودند تشکرات قلبی نموده و برای غرض فوق و ضیق صفحات از درج آن تقاریظ معذرت خواسته و فقط حاصل مطالعات ناظر محترم شریعات را می نگارم

ح . م . حسن نیکو

### حاصل مطالعات ناظر شریعات بتوسط

حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای اقا سید حسین نجل مرحوم میرور ابة لله صاحب ضوابط دامت ایام افاضاته بر حسب فرار داد مقام منبع فقامت و مجتهد معارف این



کتاب را که از اثر خامه و افکار عالیه فیلسوفانه فاضل یگانه -  
 المعجاهد فی سبیل الحق والحقیقه آقای حاج میرزا حسن بروجردی  
 ملقب به (نیکو) است بدقت مراجعه و مطالعه نموده و بر مطالب  
 مندرجه اش اطلاع کامل حاصل کردم

می توان گفت الی کنون کتابی که کاملاً مخفی بر اسرار و  
 تدویر شیطنت کارانه و اعمال مدلیمانه این فرقه بوده طبع و نشر نگردیده  
 کتاب فلسفه نیکو - نیکو اسمی است با مسمی و شامل  
 جملاتی است مملو از معنی که مطالعه آن علاوه بر اینکه انسان را  
 بر فلسفه غوایت غاوبین سیما ان جماعت بی ائین مطلع می سازد مراتب  
 فضل و دانش و زحمات مؤلف کتاب را وضح و هویدا میکنند  
 بواسطه کشف تدلیسات و مغالطاتی که فاضل محترم از  
 ان جماعت نموده ابواب علم و دانائی را بر روی هر کس گشوده  
 و برای سازه لوحان عدوی بجای نگذاشته اگر چه ترقی علوم و  
 معارف محلی برای کوش دادن بترهات و خزعبلات این فرقه  
 باقی نگذارده و نخواهد گذاشت ولی حصول این مقصد بعد از  
 اطلاع بر عقاید حقیقیه و اسرار قلبیه مکنونه آنها است

الحق فلسفه نیکو نیکو فلسفه است که انسان را با اندک  
 توجه و التفات بر مکنونات و خفیات امور این طایفه که جز  
 تحمیل بر جاهلان و ارتزاق از آنها غرضی ندارند واقف خواهد  
 نمود فی الحقیقه خوب تعبیری برای مریدان و پیروان خود (اغنام)  
 انتخاب کردند که نسبت بمریدان این لفظ نهایت تطابق را دارد  
 لطیفه اینجا است که هنوز این مریدان اغنام یا کالامام از این  
 لفظ چیزی نفهمیده و خود را نشناخته اند و ندانسته اند که جناب  
 میرزا خدا یکدام غرض لفظ اغنام را برای مریدان خود انتخاب  
 کرده و هنوز ندانسته اند که آن ها را برای چه میخوانند و ادراک

نگرده اند که از پشم و شیر و روغن و بالاخره از گوشت آنها  
 میخوابند شکنجه خود را بر کند و ابد در فکر آن نیست که این  
 بیچاره اغنام در کدام چراگاه میچرند سبحان الله خیلی جای  
 شکفت و تحیر است که حضرت احدیت از نسخه مجموعه عالم  
 امکان که انسان است با صفت خالقیت و قهاریت بلفظ انسان و بنی  
 آدم و ناس تعبیر می فرماید بلکه در مقام خلقت انسان افتخار  
 کرده بخود می یابد و می فرماید تبارک الله احسن الخالقین و  
 سایر انبیاء عظام مانند موسی و عیسی که مر بیان حقیقی بشرند  
 از انسان همیشه به پسران خداوند تعبیر می نمایند و هیچگاه  
 لفظی که مشعر بر امانت باشد از آن ها معهود نیست و این میرزا  
 خدا از بندکان خدا و اشرف مخلوقات تعبیر به پست ترین مخلوقات  
 که اغنام باشد مینماید آیا این تعبیر را برای غیر استفاده مادیه  
 بچیز دیگر می توان حمل نمود

بالجمله بر برادران دین و اخلاء ایمانی بلکه بر عموم  
 کسانی که خود را مخلم بخلعت و مشرف بشرافت انسانیت میدانند  
 از هر قسم و هر طبقه و هر نژاد و هر دین و هر مذهب که  
 باشند نه کسانی که از مقام انسانیت تنزل کرده و خود را پست ترین  
 و گودن ترین مخلوقات اغنام اعتقاد کرده لازم است که این کتاب  
 مستطاب را مطالعه کرده و از آن استفاده نمایند و بدانند که بهر  
 دستی دست ندهند و گول هر شعبده باز شیاد دغل باز را نخورند  
 از مندرجات این کتاب جلیل و مباحثات و مذاکرات  
 خود اینجانب که در مجالس عدیده سیما در قزوین با رؤسای  
 این فرقه نموده ام چنین معلوم می شود که اینجماعت همیشه برای  
 جلب ارتزاق و جمع ثروت از جهل مردمان ساده لوح بی

خبر استفاده می کردند و چنانچه در احوال بعض از بزرگان وقت شود مانند فاضل بی نظیر آقای میرزا عبد الحسین ملقب بایتی صاحب کتاب کشف الحیل که الحق آن کتاب نیز مقام ارجمندی را در هدایت جاهلان باحوال و اسرار اینطایفه حاوی است

و خود صاحب این کتاب فلسفه نیکو که یکی از بزرگترین فضلاء و دانشمندان این دوره و عصر بشمار است چنانچه این جانب هر دو را ملاقات و مراتب علم و فضلشان را سنجیدم این فضلاء عالیقدر فقط و فقط برای تحقیق و تفتیش از احوال این گمراهان و گمراه کنندگان و کشف اسرار و دسائس و حیل آنها مدتی عمر عزیز را صرف کرده تا آنکه بتوفیقات الهیه موفق شدند و توانستند که نتیجه زحمات خود از صحرا گردی و دریا نوردی برای هدایت جاهلان و کسانیکه صدای دهل را از دور شنیده نغمه داودی تصور می کنند و غافل از اینکه اگر اندکی نزدیک شوند مصداق آیه وافی هدایه ان انکر الاصوات اصوات الحمیر را خواهند شنود این دو کتاب را نوشته نشر دادند

بالعجمله امید وارم مؤلف محترم جلد دوم کتاب فلسفه نیکو را شروع نمایند و در عهده تشویق نگذارند

ولی بر عشاق علم و دانش و کسانیکه نتیجه وجود انسانی را منحصر به تهذیب اخلاق و تعلیم و تربیت بشر و خدمت بنوع می دانند لازم است که از این تالیف و مؤلف قدر دانی کرده موجبات ترغیب و تشویق معظم الیه را فراهم نمایند تا بتوانند قدم های بزرگتری برای طبع و نشر جلد دوم این کتاب بردارند

سید حسین قزوینی حائری

نجل آیه الله صاحب ضوابط



ح. نیکو مؤلف کتاب

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱	۲۲	حسرت	حسرت
۶	۴	مقتنم	مقتنم
۶	۱۴	در	از
۷	۱۲	نمایند	نمایند
۹	۱۷	احراز شود	احراز کند تا
۱۵	۶	بودند	بود
۱۶	۱۵	چیز	خبر
۳۲	۲۰	است	است
۴۷	۲۴	مسلمین	مبلغین
۴۸	۸	متدافین	متدافین
۴۸	۲۲	خوج	خروج
۵۲	۴	و در ستکاری	در ستکاری
۵۲	۱۵	در	از
۶۴	۱۹	اهوان	هوان
۶۵	۲	و بیچوجه	بیچوجه
۶۸	۱۶	دانش	دانش
۷۲	۲۰	نیست	نیست
۷۸	۸	بیرهان	بیرهان
۹۹	۳	بروجرد	بروجرد
۱۴۵	۶	جعبه	جعبه
۱۴۶	۱۴	که و	که
۱۵۷	۱۸	پدیدار	پدیدار
۱۵۹	۲۲	راتبه	راتبه
۱۶۲	۸	ولعی	ولعی
۱۶۵	۴	تقتنی	تقتنی